

[ج: اختلاف ذاتی بین معنای حرفی و اسمی 1](#_Toc25586139)

[أقوال 1](#_Toc25586140)

[الف: ایجادی بودن معنای حرفی و اخطاری بودن معنای اسمی (کلام محقق نائینی) 1](#_Toc25586141)

[تبیین مبنای آقای سیستانی در معنای حرفی 2](#_Toc25586142)

[مناقشه در کلام آقای سیستانی 4](#_Toc25586143)

[ب: وضع حروف برای واقع نسبت ربطی 5](#_Toc25586144)

[ج: وضع حروف برای تضییق معنای اسمی 7](#_Toc25586145)

[مناقشه در کلام مرحوم آقای خویی 7](#_Toc25586146)

**موضوع**: بررسی معنای حرفی/ تقسیم بر اساس معنای موضوع له / تقسیمات وضع/ وضع/ مقدمه علم اصول

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در تبیین معنای حرفی قرار دارد که دو مسلک علامیت و اتحاد ذاتی بین معنای حرفی و اسمی و تفاوت در لحاظ مورد بررسی قرار گرفته و در ادامه مسلک سوم که تغایر ذاتی بین معنای حرفی و اسمی است، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

# ج: اختلاف ذاتی بین معنای حرفی و اسمی

سومین مسلک در معنای حرفی، اختلاف ذاتی بین معنای حرفی و معنای اسمی است.

## أقوال

در مورد مسلک اختلاف ذاتی بین معنای حرفی و معنای اسمی، اقوال متعددی ذکر شده است.

### الف: ایجادی بودن معنای حرفی و اخطاری بودن معنای اسمی (کلام محقق نائینی)

در مورد کلام محقق نائینی در خصوص معنای حرفی برداشت های متعددی در جلسات پیشین بیان شد. مطالب محقق نائینی در کتاب فوائد الاصول به نحوی است که با برداشت دوم که توسط شهید صدر مطرح شده مناسبت دارد.[[1]](#footnote-1) اما برداشت ما از کلام محقق نائینی در معنای حرفی بیشتر با کتاب اجود التقریرات که دوره اخیر محقق نائینی است، مناسبت دارد. [[2]](#footnote-2) برداشت ما این است که معنای حرفی از سنخ مفاهیم است، اما مفهوم غیرمستقلی است که به جهت عدم استقلال می تواند ایجاد ربط بین مفاهیم اسمی داشته باشد.

البته در مباحث آتی بیان خواهیم کرد که مطلب ذکر شده صرفاً تفسیر حروف نسبی مثل حروف جر از قبیل لفظ «فی»، «من» و ... است که حکایت از خارج می کنند، اما دو قسم دیگر از حروف وجود دارد:

الف: حروفی که بر معنای غیرمستقل دلالت می کنند، اما نسبی نیستند. برای این قسم می توان به لام تعریف اشاره کرد که نسبت بین دو معنای اسمی نیست. مثال دیگر برای این قسم، «ربّ» بنابر حرف بودن آن است که اگر تعبیری همچون «ربّ عالم قد قتله علمه» به کار برده شود، بر مفهوم غیرمستقل که حالت یک مفهوم اسمی است، دلالت می کند

ب: حروف انشائی که برای ایجاد یک مصداق در خارج وضع شده اند؛ مثل «لیت» که برای ایجاد و ابراز تمنی انشائی وضع شده و «هل» که برای ایجاد استفهام وضع شده است.

در کلام محقق نائینی مطرح شده است که حروف به تنهایی معنایی ندارند و لذا برای استفاده از حروفی از قبیل «از» یا «در» لازم است که جمله به کار برده شود. شبهه ای که در کلام ایشان وجود دارد این است که اگر لفظ «در» در کلام فردی ذکر شده و دیگری از لفظ «از» استفاده کند، بین معنای دو لفظ، احساس تفاوت می شود و لذا معنای حروف به نحوی قابل فهم بوده و به صورت کلی ذهن انسان تعطیل نیست کما اینکه اگر فردی از لفظ «در» استفاده کرده و دیگری از لفظ «فی» استفاده کند، فهمیده می شود که این دو لفظ مرادف یکدیگر هستند و لذا نمی توان ادعای عدم وجود معنا برای حروف را مطرح کرد.

به نظر ما شبهه ذکر شده قوی است و لذا ممکن است کلام آقای سیستانی که معنای حرفی را اختصار معنای اسمی می‌دانند، به جهت این شبهه و موارد شبه آن باشد.

### تبیین مبنای آقای سیستانی در معنای حرفی

مبنای آقای سیستانی این است که بین حرف و اسم تفاوتی در معنا وجود ندارد الا اینکه معنای حرف اختصار معنای اسمی است؛ یعنی همان طور که در لفظ اختصار صورت گرفته و به جای «أیّ شیء اسمک» از تعبیر «شسمک» استفاده می شود، همین اختصار در معنا رخ داده است؛ چون متکلم می تواند به صورت مفصل صحبت کرده و از تعبیر «کان مبتدأ سیری البصره» استفاده کند، اما لفظ «من» در تعبیر «سرت من البصره» همین مطلب را به صورت مختصر و مندمج بیان کرده است. برای روشن شدن این مطلب می توان به دو تعبیر «انسان» و «حیوان ناطق» اشاره کرد که لفظ «انسان» همان مفهوم «حیوان ناطق» به صورت مندمج است.

آقای سیستانی در پاسخ از اشکال بزرگان مبنی بر اینکه امکان قرار دادن اسم و حرف در جای یکدیگر وجود ندارد، فرموده اند: مثال های متعددی وجود دارد که می توان اسم و حرف را به جای یگدیگر به کار برد:

1. استفاده از تعبیر «زید داخل فی الدار» به جای «زید فی الدار».
2. استفاده از تعبیر «زید فوق السطح» به جای «زید علی السطح».
3. استفاده از تعبیر «أتمنی قیام زید» به جای «لیت زیدا قائم»
4. استفاده از تعبیر «زید مثل الاسد» به جای «زید کالاسد».
5. استفاده از تعبیر «أخذت بعض الدراهم» به جای «اخذت بالدارهم».
6. استفاده از «أعنی به جای «أی».

بنابراین در حروف و اسماء این قابلیت وجود دارد که به جای یکدیگر به کار برده شوند، اما با توجه به اینکه انسان قصد دارد که سخنان خود را از راه آسان بیان کند، مشاهده می کند که مقصود او با حرف و به صورت مختصر رسانده می شود و به این جهت نیازی به استفاده از اسم برای رساندن مقصود خود نمی بیند. در نتیجه غیر از اینکه معنای حرفی ملفوف و پیچیده شده‌ی همان معنای اسمی است، بین حرف و اسم تفاوتی وجود ندارد.

آقای سیستانی فرموده اند: مطلب ذکر شده در هیئت ها هم جاری است؛ یعنی دلالت «ضَرَب» بر ماده «ضرب» به صورت تفصیلی است، اما دلالت آن بر صدور ضرب از مفرد مذکر غائب در زمان گذشته اجمالی است و مفصل آن این است که از تعبیر «صدور الضرب من المفرد المذکر الغائب فی الزمان الماضی متحققٌ» استفاده شود. اما به غرض کوتاه و آسان تر شدن لفظة از تعبیر «ضَرَب» استفاده می شود.

آقای سیستانی در پاسخ از ادعای وجود نیاز به حروف به جهت ایجاد ربط فرموده اند: برخی از زبان ها وجود دارند که اساساً در آنها حرف وجود ندارد. به عنوان مثال در صفحه 269 از جلد چهارم کتاب قصة الهزاره نوشته ی ویل دورانت آمده است که در زبان چینی حرف وجود ندارد. با توجه به این مطلب در عین اینکه در زبان چینی حرف وجود ندارد، اما زبان آنها پابرجا بوده و تفهیم و تفاهم با بیان های مفصل تر صورت می گیرد.

نکته دیگر در کلام آقای سیستانی مربوط به به کار نرفتن برخی از حروف و اسماء در جای یکدیگر است که ایشان در پاسخ به این مطلب فرموده اند: مواردی ذکر شد که حرف و اسم به جای یکدیگر به کار برده می شوند. مواردی هم که حرف و اسم به جای یکدیگر به کار برده نمی شوند، دلیل بر تغایر معنای حرف و اسم نخواهد بود؛ چون «انسان» و «بشر» دو اسمی هستند که در همه موارد به جای یکدیگر به کار برده نمی شوند و لذا تعبیر «انس و جن» استعمال می‌شود، در حالی که «بشر و جن» به کار برده نمی شود کما اینکه تعبیر «بشر و ملک» به کار برده می شود، اما «انسان و ملک» به کار برده نمی شود. از این موارد روشن می شود که به کار نرفتن دو لفظ به جای یکدیگر به معنای تغایر معنایی آنها نیست بلکه ممکن است که در عین اتحاد دو لفظ در معنا، در برخی موارد صلاحیت جایگزینی برای یکدیگر را نداشته باشند.

تاکنون محصل کلام آقای سیستانی بیان شده و طبق آن روشن می شود که علت به ذهن آمدن دو معنای متفاوت از حروف مثل «از» و «در» این است که «از» همان معنای اسمی است که به صورت ملفوف بیان شده است کما اینکه «در» نیز همان معنای اسمی است که به صورت ملفوف بیان شده است.

#### مناقشه در کلام آقای سیستانی

به نظر ما کلام آقای سیستانی تمام نیست و اشکالاتی به کلام ایشان وارد است:

1. آقای سیستانی از احساس تفاوت معنا در مورد لفظ «از» و «در» استفاده کرده اند که این دو لفظ همان معنای اسمی خود را به صورت ملفوف بیان کرده اند. پاسخ ما از این مطلب این است که معنای الفاظی مانند «از»، «در» و «بر» در موارد استعمال به تنهایی درک نمی شود بلکه قبل از استعمال، جمله هایی در ذهن وجود دارد که در آنها از این الفاظ استفاده شده و از انباشت آن جمله ها، وحدت صنفی بین جملاتی که در آنها از لفظ «از» یا «در» احساس می شود و در نتیجه احساس می شود که معنای «از» متفاوت با معنای «در» است، اما بین لفظ «من» و «از» این احساس تفاوت وجود ندارد و لذا نسبت به حروف تصور بالفعل صورت نگرفته است بلکه احساسی است که از انباشت جمله های در ذهن ایجاد شده است.
2. در کلام آقای سیستانی صرف اختصار و تفصیل به عنوان تفاوت بین معنای اسمی و حرفی بیان شد، در حالی که فارق اسم و صرف صرف اختصار نیست؛ چون صرف اختصار نمی تواند ایجاد ربط کند، در حالی که در جمله نیاز به ربط وجود دارد و ایجاد ربط توسط مفهوم غیر مستقل صورت می گیرد و به همین جهت اینکه مفهوم انسان مختصر شده از تعبیر «حیوان ناطق» است، نمی تواند ایجاد ربط داشته باشد. در مثالی هایی هم که در کلام آقای سیستانی بیان شده که اسم به جای حرف به کار رفته است، ربط از هیئت استفاده شده است که معنای هیئت معنای حرفی و غیرمستقل است و لازم است که خود آن تبیین شده و مورد بررسی قرار گیرد.

علاوه بر اینکه در مواردی هم که اسم و حرف به جای یکدیگر به کار برده نمی شوند، مثل اینکه تعبیر «کی لایبایع که» یا «کالحسین لایبایع کزید» به جای «مثلی لایبایع مثله» به کار برده نمی شود، باید ایشان این موارد را توجیه کنند.

بنابراین در ربط بین مفردات نیاز به رابط کلامی وجود دارد که غیر از حروف و هیئات که معنای حرفی دارند، چیزی نمی تواند ایجاد ربط کند؛ چون صرف اختصار مصحح ایجاد ربط نیست.

1. در کلام آقای سیستانی به عنوان شاهد بر اینکه استعمال نشدن یک لفظ به جای لفظ دیگر دلیل بر تغایر معنا نیست، به استفاده نشدن از لفظ «بشر» به جای انسان اشاره شد، در حالی که می توان لفظ بشر را به جای انسان به کار برد. البته اینکه این استعمال در أذهان مأنوس نیست، بحث دیگری است، اما مهم این است که غلط نیست. ولی اگر اگر به جای «مثلی لایبایع مثله» یا «مثل الحسین لایبایع مثل یزید» از تعبیر «کی لایبایع که» و « کالحسین لایبایع کیزید» استفاده شود، اساساً غلط خواهد بود.
2. توجیه حروف انشائی مانند حرف عطف طبق کلام آقای سیستانی دچار مشکل است؛ چون تفاوت مفهوم عطف با حرف عطف، در اجمال و تفصیل نیست. به عنوان مثال حرف واو که در تعبیر «الحرارة و البرودة لایجتمعان» به کار رفته است، قابل تبدیل شدن به معنای اسمی نیست.

در مواردی هم که با لفظ «الّا» استثناء زده می شود، تفاوت «الّا» و مفهوم «استثناء» در اجمال و تفصیل نیست بلکه لفظ «الّا» برای ایجاد مصداقی برای استثناء وضع شده است، اما مفهوم «استثناء» برای ایجاد مصداق استثناء وضع نشده است.

بنابراین کلام آقای سیستانی تمام نیست.

تاکنون مسلک مسلک محقق نائینی مطرح و به این صورت توجیه شد که حرف برای مفهوم غیرمستقل وضع شده است. با این تبیین بخشی از حروف توجیه می شود.

### ب: وضع حروف برای واقع نسبت ربطی

دومین قول در مورد اختلاف ذاتی بین معنای حرفی و معنای اسمی، کلام محقق اصفهانی است.[[3]](#footnote-3)

محقق اصفهانی فرموده اند: وجودات به سه قسم تقسیم می شوند:

1. وجود جوهر که وجود محمولی بوده و وجود فی نفسه لنفسه است.
2. وجود عرض مثل سفیدی که وجود فی نفسه لغیره است ولی در ذهن مفهوم مستقل دارد.
3. وجود رابط مثل کون الماء فی الکوز که وجود فی غیره است. [[4]](#footnote-4)

برداشت مرحوم آقای خویی از این تعبیر محقق اصفهانی این است که اسم برای جوهر و عرض وضع شده است و حرف برای وجود رابط وضع شده است. بنابراین مرحوم آقای خویی برداشت کرده اند که محقق اصفهانی حروف را وضع شده برای وجود رابط خارجی می دانند. مرحوم آقای خویی بعد از این برداشت از کلام محقق اصفهانی، در کلام ایشان اشکال کرده اند که اولاً: معنای موضوع له نمی تواند وجود خارجی باشد؛ چون موضوع له باید چیزی باشد که به ذهن بیاید و در نتیجه وجود رابط خارجی نمی تواند معنای موضوع له حرف باشد.

ثانیاً: حروف در مواردی به کار برده می شود که قطعا کون رابط ندارد. به عنوان مثال تعبیر «الوجود لله واجب» به کار برده می شود که لام معنای حرفی دارد، اما قطعا در مورد وجود خداوند متعال وجود رابط وجود ندارد. مثال دیگر اینکه تعبیر «الامتناع ثابت للدور» به کار برده می شود، در حالی که بین امتناع و دور وجود رابط خارجی وجود ندارد.

ثالثاً: اساساً وجود رابط حتی بین عرض و محل آن در خارج وجود ندارد؛ چون استدلال فلاسفه برای وجود رابط این گونه است که گاهی علم وجود دارد که یک جسم وجود دارد و سفیدی هم در خارج وجود دارد، اما علم وجود ندارد که سفیدی برای همان جسم است، یا اینکه برای چیز دیگری ثابت شده است. بنابراین در این مثال وجود جوهر و عرض معلوم است، اما وجود عرض برای این جوهر مشکوک است. در نتیجه مشکوک غیر از معلوم است و با این مطلب روشن می شود که رابطه بین جوهر و عرض غیر از وجود جوهر و عرض است، اما این استدلال صحیح نیست؛ چون معلوم و مشکوک در عالم ذهن متغایر هستند، اما در خارج متغایر نیستند؛ چون علم وجود دارد که خداوند متعال وجود دارد، اما چه بسا در وجود وصفی از اوصاف در خداوند متعال شک وجود داشته باشد، اما وصف خداوند عین خداوند متعال است و در عین حال یکی معلوم و دیگری مشکوک است.

به نظر ما برداشت مرحوم آقای خویی از کلام محقق اصفهانی صحیح نیست؛ چون محقق اصفهانی در کتاب الاصول علی النهج الحدیث که به عنوان بحوث فی علم الاصول چاپ شده است، فرموده اند: «الفرق بین المعنی الاسمی و الحرفی کالفرق بین الوجود المحمولی و الوجود الرابط» و در ادامه فرموده اند: «فالنسبه الحقیقیه و ان کانت متقومة بطرفیها عینا او ذهنا الا ان الموضوع له ذات تلک النسبه من دون دخل لوجود طرفیها فی کونها طرف العلقة الوضعیه» که طبق این تعبیر موضوع له در معنای حرفی ذات نسبت متقوم به طرفین است و وجود ذهنی یا خارجی در آن لحاظ نمی شود.

البته اگر محقق اصفهانی بیان می کرد که معنای حرفی همان وجود رابط خارجی است، اشکالات مرحوم آقای خویی بر ایشان وارد بود؛ چون به نظر ما هم در خارج وجود رابط بین عرض و محل آن وجود ندارد و به همین جهت در خارج غیر از وجود جوهر و عرض، وجود سومی نداریم که وجود عرض للجوهر باشد. البته کلام ما انکار مطلق وجود رابط در خارج نیست بلکه کلام ما این است که بین عرض و محل آن کون رابط وجود ندارد، اما بین ظرف و مظروف وجود رابطی ظرفی وجود دارد؛ چون صرفا آب و کوزه وجود داشت که آب در کوزه ریخته شد و در این شرائط بودن آب در کوزه خلاف واقع نیست و در نتیجه موطن کون الماء فی الکوز عالم خارج است که به تبع آب و کوزه وجود دارد.

بنابراین کلام ما این است که محقق اصفهانی ادعا نکرده است که حروف برای وجود رابط وضع شده اند، بلکه کلام ایشان این است که برای واقع نسبت و قطع نظر وجود خارجی و ذهنی وضع شده است. اشکال کلام ایشان این است که اگر مراد ایشان مفهوم غیر مستقل است، کلام متینی فرموده اند، اما جامع تمام حروف نیست؛ چون برخی از حروف این گونه نیستند که دال بر نسبت بین دو شیء باشند که در این مورد به لام تعریف، ربّ بنابر حرف بودن و حروف انشائی مانند استفهام اشاره شد.

بنابراین تعریف محقق اصفهانی ناقص است.

### ج: وضع حروف برای تضییق معنای اسمی

قول سوم در مورد اختلاف ذاتی بین معنای حرفی و اسمی توسط مرحوم آقای خویی بیان شده است. ایشان فرموده اند: حروف برای تضییق معنای اسمی وضع شده اند.

توضیح مطلب اینکه اگر از تعبیر جلوس استفاده شود، مفهوم مطلقی است که اگر قصد تضییق این مفهوم وجود داشته باشد، یعنی مقصود حصه ای از جلوس باشد، از تعبیر «الجلوس فی الدار» استفاده می شود کما اینکه مفهوم وجود، مطلق است و در صورت قصد تضییق آن به خصوص وجود خداوند متعال از تعبیر «الوجود لله» استفاده می شود.

مرحوم آقای خویی فرموده اند: البته حروفی مثل «لیت» وجود دارد که بر جملات تامه داخل شده و به عنوان مثال تعبیر «لیت زیداً قائم» به کار برده می شود که این حروف برای ابراز امر نفسانی وضع شده اند. [[5]](#footnote-5)

#### مناقشه در کلام مرحوم آقای خویی

در اشکال به کلام مرحوم آقای خویی می گوئیم: تضییق، فایده حروفی است که بر جملات ناقصه وارد می شود، اما در این موارد باید معنای حروف تبیین شود.

علاوه بر اینکه در همه موارد حروف افاده تضییق نمی کند. در این زمینه می توان به چند مورد اشاره کرد: الف: حروف تفسیر مانند «أی». ب: حرف «أو». ج: مای مصدریه. د: نون تأکید. این موارد حروفی هستند که در آنها تضییق صورت نمی گیرد.

1. . [فوائد الاصول، محقق نایینی، ج1، ص34.](http://lib.eshia.ir/13102/1/34/للتحقیق) [↑](#footnote-ref-1)
2. . [اجود التقریرات، نائینی، ج1، ص15.](http://lib.eshia.ir/10057/1/15/الصواب%20) [↑](#footnote-ref-2)
3. . [بحوث فی الاصول، محمد حسین اصفهانی، ج1، ص25.](http://lib.eshia.ir/13063/1/25/%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%B5%D8%B1%D8%AD) [↑](#footnote-ref-3)
4. . [محاضرات فی اصول الفقه، سید ابوالقاسم خویی، ج1، ص 74.](http://lib.eshia.ir/27874/1/74/%D9%85%D8%B4%D8%A7%DB%8C%D8%AE%D9%86%D8%A7) [↑](#footnote-ref-4)
5. . [محاضرات فی اصول الفقه، ج1، ص83.](http://lib.eshia.ir/27874/1/83/%D9%86%D8%AE%D8%AA%D8%A7%D8%B1) [↑](#footnote-ref-5)